

## تعلیم و تربیت:

### مفاهیم اسلامی و جامعه نوین (۱)

نوشته پرفسور سید علی اشرف

ترجمه دکتر بهرام محسن پور

معرفی مقاله

این مقاله فصلی است از کتاب جدید انتشار «چشم اندازهای جدید در تعلیم و تربیت اسلامی» که توسط پرفسور سید علی اشرف، عضو آکادمی اسلامی لندن به رشته تحریر درآمده است.

نویسنده از چهره‌های سرشناس و معروفی است که در سالهای اخیر کتابها و مقالات متعددی را در زمینه اسلام و تعلیم و تربیت از دیدگاه اسلام به زبان انگلیسی به رشته تحریر درآورده است.

نامبرده در برگزاری چندین کنفرانس بین‌المللی مربوط به اسلام و تعلیم و تربیت اسلامی، نقش مهمی داشته است و بعلاوه اقامت طولانی در اروپا، با فرهنگ و آداب و رسوم اروپائی‌ها آشنائی کامل پیدا کرده است.

پرفسور سید علی اشرف در نوشته‌های خود، کشورهای اسلامی را به بازگشت به فرهنگ اسلامی و اجتناب از دنباله روی فرهنگ غربی تشویق و ترغیب می‌کند؛ چنانچه مضامین مقاله حاضر نیز متأثر از همین طرز تفکر او است.

به طوری که در آن ملاحظه می‌شود؛ نخست مفهوم انسان و هدف زندگی از دیدگاه اسلام مطرح شده است؛ سپس تصویری از سیمای زندگی غربی، موقع علوم و تکنولوژی و تعلیم و تربیت غرب را ترسیم نموده است و نهایتاً نتیجه‌گیری می‌کند که تکنولوژی باید در جهت منافع بشر حرکت کند و کتابها و برنامه‌های درسی در کشورهای اسلامی باید بر اساس اندیشه‌های اسلامی تدوین و تنظیم

شود و انسان به سوی خلیفته اللهی موعود پیش برود  
این مقاله را برادر دکتر بهرام محسن پور عضو هیئت تحریریه  
فصلنامه ترجمه کرده که بدینوسیله از ایشان تشکر می‌شود  
«فصلنامه»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

عنوان مقاله یعنی تعلیم و تربیت: مفاهیم اسلامی و جامعه نوین، متضمن پرسشی است که نیاز به پاسخگویی دارد: عنوان مقاله این سؤال را طرح می‌کند که آیا بین مفاهیم تعلیم و تربیت اسلامی و جامعه نوین، خواه اسلامی و یا غیر اسلامی، ارتباطی هست یا خیر. لذا این مساله ما را بر آن می‌دارد که اعلام کنیم آیا مفاهیم تعلیم و تربیت باید خود را با تحولات اجتماعی منبعث از تجدد (۲) تطبیق دهند و یا این که مفاهیم باید مبتنی بر امور مطلق باشد که در قرآن و سنت آمده است.

از آنجا که تعلیم و تربیت فعالیتی است هدف‌دار و غایت آن رشد کامل افراد می‌باشد، لذا مفهوم تعلیم و تربیت اسلامی را نمی‌توان به طور کامل تشخیص داد مگر آن که نخست به تعبیر اسلام از رشد کامل افراد نائل شد. بنابراین هرگاه بتوانیم مفهوم انسان و رشد را با مفاهیمی که در جامعه نوین مطرح هست، با هم مقایسه کنیم، تنها در آن صورت می‌توانیم به ماهیت مساله‌ای که با آن مواجه هستیم پی ببریم.

در اسلام انسان خلیفه خدا بر روی زمین است و تمامی مخلوقات مخدوم انسانند<sup>۱</sup>. طبق نص قرآن پس از این که نخستین انسان یعنی آدم (صلوات الله علیه) خلق شد، خداوند تمامی اسماء را به او آموخت<sup>۲</sup> و اراده خداوند بر آن قرار گرفت که مخلوقات از عدم به وجود آیند<sup>۳</sup>.

بنابر نص قرآن، خداوند هم اول است و هم آخر و او یگانه کسی است که در آغاز تنها بوده و در آخر نیز تنها خواهد ماند. اراده او منشاء خلقت است و هر عنصری در عالم هستی نشانگر قدرت اوست<sup>۴</sup>. بنابراین هر شیئی در عالم خلقت بیانگر برخی از صفات و منزلت الهی است. تعلیم اسماء به حضرت آدم (صلوات الله علیه) به معنی آگاه کردن وی نسبت به ماهیت خلقت است به عبارت دیگر، آگاه کردن او نسبت به صفات خداوند و رابطه بین خدا و مخلوقات او می‌باشد. این آگاهی یک هشجاری صرفاً ذهنی نیست که از ادراک روحی منفک باشد بلکه ادراک روحی (۳) خردی (۴) را که در آدم خلق شده است، کنترل، هدایت و خلاق می‌کند و در او حس تکریم (۵) و خشیت (۶) نسبت به خدا ایجاد می‌نماید و او را توانمند می‌سازد که این معرفت را به سود بشریت به کارگیرد.

برای اینکه فرزندان آدم بتوانند، خلیفه خدا بر روی زمین باشند و با استعانت از قدرت الهی بر کل مخلوقات اشراف داشته باشند، خداوند از طریق اشخاصی برگزیده به نام پیامبران این معرفت را به انسان عطا کرد.

این معرفت، معیارهای اخلاقی عینی‌ای را که از صفات الهی مشتق شده‌اند و در شرایط متغیر و نیز در همه مکانها قابل اعمال هستند، در اختیار آدمی قرار می‌دهد. خداوند اصول و روشهای کاربرد این معیارهای اخلاقی را به پیامبران آموخت. این اصول و روشها به پیامبر خدا

حضرت محمد (ص) به صورت کامل و نهائی از طریق وحی آموخته شد و در قرآن و سنت پیامبر پدیدار گشت.

بنابراین، قرآن و سنت مجموعه کامل قوانین زندگی را در دسترس بشر قرار می‌دهد. اسلام مدعی است که اگر کسی از سر صدق و اخلاص از این مجموعه قوانین پیروی کند، فردی متعادل بار می‌آید و اگر خدا بخواهد، قادر خواهد بود به هدف خود برسد و خلیفه خدا بر روی زمین بشود. بر اساس چنین برداشتی از مفهوم رشد آدمی بود که صاحب‌نظران اسلامی در گردهمایی خود در اولین کنفرانس جهانی تعلیم و تربیت اسلامی، اهداف تعلیم و تربیت را به شرح زیر تعریف کردند:

«تعلیم و تربیت باید رشد همه جانبه شخصیت انسان را از طریق تربیت روح، عقل، نفسی، عاطفی، و حواس، هدف خود قرار دهد، بنابراین تعلیم و تربیت باید رشد انسان و تمام جنبه‌های روحی، عقلی، تخیلی بدنی و علمی، او را به عنوان یک فرد و یا به عنوان عنصری از جمع فراهم سازد و تمام جنبه‌های انسان را برای سعادت و رسیدن به کمال برانگیزد. تحقق اهداف غایی تعلیم و تربیت در اسلام، در گرو تسلیم در برابر الله است. تسلیم فرد، جامعه و در مجموع کل بشریت.»<sup>۵</sup>

این که تا چه حد تعریف فوق مورد قبول جامعه نوین است و تلقی این جامعه از انسان و سرنوشت او چیست و این که تا چه حد خواستار رشد شخصیت او می‌باشد، همگی بستگی به ارزیابی ما از جامعه دارد. قبول این تعریف همچنین به ملاحظات تاریخی و عملی متافیزیک اسلامی و نیز توجیهاتی که متافیزیک اسلامی فراهم می‌سازد، بستگی دارد.

### مفهوم انسان و متافیزیک تربیتی در اسلام

از مطالبی که در بالا به اختصار بیان شد، تصورات بنیادین زیر نشأت می‌گیرد: نخست آن که در هیچ مکتبی به اندازه اسلام، مفهوم انسان وسیع و گسترده نیست. آدمی می‌تواند با متصف ساختن خود به صفات خداوندی و محقق ساختن این صفات در خویش، خلیفه الله شود و از آنجا که این صفات ابعادی بی‌منتها دارند لذا استعداد پیشرفت اخلاقی، روحی، و فکری انسان نیز انتهای ندارد.

دوم آنکه چون معرفت، منبع این پیشرفت و رشد است، اسلام هیچ مانعی بر سر راه کسب معرفت قرار نمی‌دهد.

سوم آنکه کسب این معرفت باید از طریق دستیابی به یک تبحر فکری صورت گیرد. زیرا آدمی نمی‌تواند در انزوا به یک رشد متعادل دست یابد. معنای این مطلب این است که تعلیم و تربیت باید به گونه‌ای طراحی شود که دارای الگویی متعادل و بین‌المعارف (۷) باشد و اگر

فردی صاحب اطلاعاتی شد و یا تخصصی کسب کرد، معنایش این نیست که او الزاماً تربیت یافته است.

چهارم آنکه در خصوص جنبه‌های روحی، اخلاقی، فکری، تخیلی، عاطفی و جسمی شخصیت انسان نظر بر این است که این ابعاد بتوانند بین معارف مختلف رابطه‌ای درونی برقرار کنند. یعنی رشد ذهنی و تواناییهای کودک به گونه‌ای مورد توجه قرار گیرد که بتوان موضوعات درسی و دوره‌های تحصیلی را طبق مراحل درجه‌بندی شده طراحی کرد تا نهایتاً آن ارتباط درونی بین معارف برقرار شود.

پنجم آنکه رشد شخصیت انسان در متن ارتباط او با خدا، با انسان و با طبیعت مطمح نظر می‌باشد.

بنابراین، سازماندهی معارف و تنظیم موضوعات درسی باید با توجه به این که انسان به عنوان یک فرد و به عنوان یک موجود اجتماعی مورد نظر است و نیز به عنوان کسی که باید به گونه‌ای موزون با طبیعت زندگی کند، صورت گیرد.

فردیت انسان، حیات جمعی او و نیز وجود او به عنوان یک جوهره (۸) طبیعی همگی تابعی از رابطه‌ای است که او با خدا دارد. بنابراین باید سلسله مراتب معارف را رعایت کرد. زیرا شعب مختلف معارف منزلتی یکسان ندارند. معرفت به معنویات، بالاترین اولویت یا مرتبه را دارد. اخلاقیات بر معارف معنوی مبتنی است و چون اخلاقیات بر رفتار فردی و جمعی انسان‌ها حاکمیت دارد، در این صورت پیشرفتهای مادی نیز بر ارزشهایی بنیادین و جهانی مبتنی می‌شود. بنابراین علم ارزشهای اخلاقی، در مرتبه دوم اهمیت قرار می‌گیرد.

پس از این دو، علوم عقلی یا معارفی که خرد را به سوی نظم سوق می‌دهد، قرار دارد. آنگاه نوبت به معارفی می‌رسد که تخلیات آدمی را کنترل می‌کند و به آنها نظم می‌بخشد و بالاخره علمی که حواس را کنترل می‌نماید در مرتبه آخر جای دارد.

از این رو باید اعتقاد و اخلاق از همان مراحل اول به کودک القاء شود. ادراک روحی واقعی باید در مرحله نهایی حاصل شود. زیرا بدون تربیت عقل به نحوی شایسته، کودک قدرت تمیز کافی برای ارج نهادن به واقعیات معنوی را پیدا نخواهد کرد. بنابراین در دوران کودکی روی مهار کردن (۹) حواس و تخیلات تأکید بیشتری می‌شود.

نظم فکری به کودک کمک خواهد کرد که او از امور عینی به امور مجرد و از تأثرات حسی به تصورات و از روابط مادی بین حقایق به سمبل‌سازی برسد. زمانی استعدادهای کودک شروع به رشد می‌کند که او روابط درونی بین علوم را ارج بگذارد و به آنچه که از لحاظ عاطفی شرطی شده است، اعتقاد پیدا کند و این یعنی همان حضور اراده خداوند در طبیعت و انسان و این که کل عالم خلقت آیت خدا، و نشانه‌های تجلی قدرت آسمانی و سمبل واقعیت می‌باشد.

در یک جامعه نوین، طراحی تعلیم و تربیت بر اساس متافیزیک فوق، دشوار خواهد بود. زیرا مردم تردید دارند که با مفروضات پیشینه‌دار جامعه به مبارزه برخیزند و حتی آنها را بشکنند. زیرا جامعه تا زمانی به عنوان یک پیکره واحد دوام خواهد آورد که اعضای آن بدون چون و چرا با مفروضاتش وفاق داشته باشند و به این مفروضات به عنوان مبنای قوانین زندگی و نیز به عنوان مبنای اخلاقی و اعتقادی احترام بگذارند. وقتی چنین شد، مردم به این مجموع قوانین یا تعلیمات خو می‌گیرند. «تی. اچ هلم» می‌گوید: جامعه آنها را به عنوان مقوله‌های بسدیهی ذهن انسان تلقی می‌کند.

انسانها هم مطلقاً آنها را به عنوان نظریاتی صحیح ارزیابی نمی‌کنند زیرا از بس آنها قدمت دارند و جزئی از ذهن شده‌اند که مردم هرگز نسبت به آنها هشیاری پیدا نمی‌کنند. این عقاید مجرد که مردم آنها را اموری مسلم فرض می‌کنند وضعی را به وجود آورده است که این حالت اکنون در غرب شیوع دارد. یعنی امور از هم منفک می‌باشند و پیوندشان با هسته اصلی گسسته است<sup>۶</sup>

د. و. ب. یس (۱۰) در دهه سوم از قرن بیستم در اثر خود *The second coming* این وضع را پیش‌بینی کرده است. علت اصلی این حالت، شیوع و حاکمیت گرایش علمی در تمام ابعاد زندگی است. این هیولای مرموز، مفاهیم خدا، انسان و طبیعت را مورد تهاجم قرار داده و کابوسی از سردرگمی و ابهام ایجاد کرده است. این گرایش علمی با گرایشهای علمی یونانیان باستان و متفکران مسلمان خیلی تفاوت دارد. روش یونانیان و مسلمانان درباره معارف من جمله تمامی علوم، هستی‌شناسی (۱۱) بود. به تعبیر ارسطو «علم نه تنها معرفت مربوط به حقایق است، بلکه شامل معرفت به حقایق معقول هم هست<sup>۷</sup>. علم تنها هدفش ثبت روابط مشهود موجود در طبیعت و محاسبه آنها بر حسب ریاضیات نیست بلکه هدفش همچنین ذکر علت پدیده‌ها و روشن ساختن رابطه‌ها با عقل است.

متافیزیک وقتی جهان را در ارتباط با خدا تبیین، می‌کند به چنین هدفی نائل می‌شود. وقتی که ریاضیات، مثلث را از طریق بیان ویژگیهایش تعریف می‌کند، و فلسفه طبیعی نیز هنگامی که تحولات را از طریق علل غایی و مؤثر توجیه می‌نماید، هر دو به هستی‌شناسی نائل می‌شوند. در حالی که هدف علوم جدید، هستی‌شناسی نیست بلکه کسب دانش تجربی است. بنابراین علم جدید محصول چندین قرن مشاهدات کنترل شده و تحلیل فرایندهای طبیعت خارجی و نیز حاصل مطالعات یکصد و پنجاه سال اخیر در خصوص ویژگیهای طبیعت درونی انسان است<sup>۸</sup>. علم جدید منکر اعتبار علوم مبتنی بر هستی‌شناسی است بلکه معتقد به مشاهده کنترل شده، آزمایش و تعمیم دادن نتایج است. از این رو، یک دانشمند در تبعاتش متکی بر واقعیات مشهود،

و در نتیجه گریه‌هایش متکی بر عقل خویش است. او نسبت به هر نوع ادراک عاطفی و ذهنی مشکوک<sup>۱</sup> است. به همین دلیل است که نظریه‌های روان‌شناسانه فروید محصول رفتار مشهود انسان است که وی با کمک فکر خود به آنها نظام بخشیده است<sup>۲</sup>.

یک دانشمند به تبع چنین شیوه‌ای قادر نیست تا به مدد روش خود، «وجود برتری» را که جهان مظهر اراده اوست و می‌تواند در زمان و مکان مداخله نماید، ادراک کند. هر چند او به این حقیقت اعتراف دارد که نتایج تبعات علمی هنوز ناقص هستند، اما بر این باور هم هست که مجموع یافته‌های به دست آمده، معلوم نمی‌کنند که جهان مرهون لطف یک قدرت برتر است. از سوی دیگر، اکتشافات علمی حاکی است که در جهان قوانین ثابتی وجود دارد که ظاهراً هیچ قدرت برتری نمی‌تواند آنها را برهم بزند<sup>۳</sup>. از این رو متدولوژی و گرایشهای علمی نمی‌تواند انسان را در ادراک این نکته که وحی منبع اصلی آگاهی درباره خدا، انسان و طبیعت و روابط بین آنها است، یاری دهد.

به همین قیاس، به دلیل شمول نظریه تکامل به تمام جهات زندگی، از دیدگاه علمی، اصل لایتغیر بودن ماهیت آدمی، به عنوان یک انسان مورد قبول نیست.

در این دیدگاه بعد روحی ماهیت انسان نفی و مورد غفلت واقع می‌شود. انسان پدیده‌ای زیستی و اجتماعی تلقی می‌گردد. از لحاظ زیستی به عنوان یک حیوان با او برخورد می‌شود، که می‌توان در خصوص رفتار و تکامل او، به عنوان گونه‌ای از جانداران داده‌هایی قابل پیش‌بینی گردآوری و طبقه‌بندی نمود. از لحاظ اجتماعی به عنوان فردی قابل تبدیل به کمیت بسا او برخورد می‌گردد که همگام با دگرگونیهای محیط خارجی حاکم بر جامعه، دائم در حال تغییر است.

به علاوه همه ارزشها نسبی تلقی می‌شوند. چون ارزشها مطلق نیستند و جامعه آنها را خلق کرده است، از این رو این گونه ارزشها از دیدگاه یک مصلح (۱۲) قابل ارزیابی نیستند زیرا یک مصلح برای ارزیابی دارای مرجع و معیارهای اخلاقی است که جنبه جهانی و عینی دارند. درحالی که یک جامعه شناس به هیچ یک از این معیارهای اخلاقی اعتقادی ندارد و خداوند از تفکرات او حذف می‌شود.

بنابراین لایتغیر بودن صفات پروردگار، به عنوان نظریه‌ای متافیزیکی که توسط انسان در برخی از دوره‌های تاریخ بشر، تدوین شده است، تلقی می‌گردد. جامعه‌شناسان نوگرا این تغییر در جامعه را، سکولاریزم (۱۳) می‌نامند و آن را بزرگترین کمک علم نوین به تاریخ بشری به حساب می‌آورند. آنان سکولاریزم را نخست رهایی انسان از دین و سپس رهیدن زبان و منطق او از کنترل متافیزیکی می‌دانند<sup>۴</sup>. سکولاریز شدن موجب از بین رفتن جذابیت طبیعت، نفی قداست سیاست و جدایی ارزشها از مذهب شده است. همان گونه که طبیعت جدا از مشیت

خداوند مطرح می‌شود، آدمی نیز از انتظارات محدود کننده قوانین مذهبی آزاد می‌گردد و مطابق آنچه که در مغرب زمین رایج است، این قدرت را کسب می‌کند که قوانینی مطابق شرایط متحول جامعه انشاء نماید و یا آنها را از نو وضع کند. سکولاریزم با جدا کردن ارزشها از منبع مذهبی (خدا و صفاتش) مفهوم شرافت و اصالت انسان را و نیز کمال مطلوب وی یعنی خلیفه الهی او و هم چنین آن قسم از معیارهای اخلاقی و عینی و جهانی را که بر اساس آنها درباره انسان داوری می‌شود، منهدم ساخته است. یک سکولاریست نوگرایی واقعی میان مطلق و نسبی، میان جهانی و منطقه‌ای و میان علم مبتنی بر وحی (که یک مسلمان آن را هدیه بی‌واسطه الهی تلقی می‌کند) و علم اکتسابی (که آدمی به مدد اندیشه و تخیل خویش موفق به جمع‌آوری آن شده است) فرقی قائل نیست. همانطور که پروفیسور جان وایزی (۱۴) در اثر خود به نام تعلیم و تربیت در دنیای نوین (۱۵)، نشان داده است، برای یک چنین فرد سکولاریستی، حتی دستاوردهای دیرین بشری هرچند که احتمالاً طبقه‌بندی و تنظیم هم شده باشد، فاقد تناسب با جامعه نوین است.<sup>۱۳</sup> این فقدان تناسب آن چیزی است که سکولاریستهای نوگرا می‌کوشند که آن را توجیه کنند.

حتی آن دسته از سکولاریستهای انسانگرا که به مناسب بودن دانش اکتسابی برای تعلیم و تربیت کودکان اعتقاد دارند، منکر ضرورت مفهوم علم مبتنی بر وحی هستند. نه به این دلیل که این مفهوم غلط است بلکه به این دلیل که آنها نمی‌دانند به خدا، وحی و هدفی که این «علم» برای هستی قائل است، معتقد شوند. بنا به عقیده پروفیسور پترز (۱۶) زندگی تنها یک هدف ندارد. این انسان است که اهدافی را برای آن منظور می‌کند.<sup>۱۴</sup> او می‌گوید هدف تعلیم و تربیت توسعه و تکامل کیفیت زندگی است. دنیای معنویت یا دنیای بعد از مرگ هیچ‌گونه ارتباطی با این قراربند ندارد. تفکر انسانگرایی همان گونه که یک انسانگرا گفته است عبارتست از شکوفایی انسان، خودشکوفایی، (۱۷) و بال و پرگشودن به سوی انسانیت کامل.<sup>۱۵</sup> در تشریح بیشتر خودشکوفایی، گفته شده است که منظور از این واژه، شکوفایی، حفظ و انتقال ارزشهایی است که جامعه آن را موجه دانسته و انسانهای «آزاد» آن را پذیرفته‌اند. منظور از «انسانهای آزاد» آنهایی هستند که از لحاظ ذهنی دارای گرایش علمی بوده در نتیجه خود را از قید جزمیت، احترام گذاشتن به امور مطلق و هدایت در سایه ایمان (۱۸)، رها ساخته‌اند. یک انسانگرا منحصرأ متکی به عقل است. اگرچه سکولاریست نوگرا تمام امور متافیزیکی و نیز هر نوع ایدئولوژی را نفی می‌کند، اما انسانگرا، ایدئولوژی را به عنوان برخی ارزشهای ثابت در متن تحول اجتماعی، موجه می‌داند. این نوع انسانگرایی روی نقش مکمل بودن علوم و ارزشهای انسانی تأکید می‌ورزد و طرحی (۱۹) مشابه طرحهای مذهبی ترسیم می‌کند. اما منبع این طرح، عقل است تا معنویت. از آنجا که این منبع جاودانه نیست و به دلیل این که «نفس» (۲۰) دارای مفهومی جوهری (۲۱) و جاودانه نمی‌باشد، این طرح، اصلی زیربنایی که بتوان هدفی غایی بر



آن بنا نهاد، ندارد و لذا فاقد یک مرکز کانونی برای کنترل و هدایت انسان است.

تمامی تحقیقات جامعه شناسانه‌ای که درخصوص وجدان مذهبی جوامع پیشرفته‌ای مانند انگلیس و امریکا به عمل آمده، یک صفت مشترک دارند یعنی انسانها دچار نابسامانی و سرگردانی هستند<sup>۱۶</sup>. تحقیقات نشان داده‌اند که این سردرگمی‌ها منجر به بزهکاری جوانان می‌شود. به دلیل سردرگمی و ترس از فساد اخلاقی بیشتر نسل جوان، طبق قانون سال ۱۹۴۴ تعلیمات دینی به عنوان یک درس اجباری در برنامه درسی دبیرستانهای انگلیس گنجانده شد. اما گنجاندن این درس نه مشکل را حل کرده و نه جامعه انگلیس را به لنگرگاه اصلی مذهبی‌اش بازگردانده است. اگر تعلیمات دینی در کنار بسیاری از موضوعات درسی دیگر تدریس شود و به عنوان یک موضوع درسی مرکزی بر تمامی شاخه‌های دانش بشری سایه نیفتد، نمی‌توان مدعی تجدید مبناهای اخلاقی یک جامعه شد. در عین حال اگر ما جامعه انگلیس را به عنوان یک جامعه نوین نمونه که قوانین سکولاریستی مغایر و حتی مخالف دین را تدوین و اجرا می‌کند، در نظر بگیریم؛ آرمانهای مذهبی چگونه می‌توانند در این جامعه قوام یابند؟ درحالی که مجاز بودن انجام هر کاری، از اصول پذیرفته شده جامعه باشد، چگونه می‌توان درستکاری، نجابت و اتحاد اعضای خانواده را که مورد سفارش اسلام است، انتظار داشت. درحالی که نظریه تکاملی داروین به عنوان آخرین نظریه صحیح، تعلیم داده می‌شود، چگونه می‌توان داستان قرآنی خلقت آدم را واقعی پنداشت؟ به همین قیاس، هنگامی که کل ساختار اقتصادی جامعه ریشه در با داشته باشد، چگونه می‌توان صاحب یک اقتصاد بری از ربا بود؟

سازش میان اسلام و سکولاریزم غیرممکن است. وقتی سکولاریزه شده به معنی اعمال روش علمی جدید درخصوص علم و شیوه زندگی باشد، سازش با سکولاریزم میسر نیست. شبیه چنین مضمونی هم در قرآن کریم آمده است<sup>۱۷</sup>. پس مسلمانان به تعبیر بالا نمی‌توانند متجدد (۲۲) باشند. لذا بین کفر و ایمان، اعتقادوی اعتقادی، اسلام و سکولاریزم نمی‌توان سازش ایجاد کرد. مسلمانان نمی‌توانند هم به اصول فرهنگ و تمدن اسلام معتقد باشند و هم به اصول مسلم تمدن نوین غرب<sup>۱۸</sup>. آنان نمی‌توانند هم به جهان به عنوان مخلوق خداوند که هر یک از پدیده‌های طبیعی آن آیت خدا است، معتقد باشند و هم این که این پدیده‌ها را در حد همان امور مادی که می‌توان از آنها برای منافع زودگذر بهره‌برداری کرد، تلقی کنند. آیا کسی می‌تواند در یک زمان هم آدم را اولین انسان مخلوق خدا بداند و هم این که به نظریه تکامل معتقد باشد؟ چگونه کسی می‌تواند به سرنوشت انسان به عنوان خلیفه الله معتقد باشد درحالی که می‌بیند تمامی نظریه‌های نوین علمی و روانشناسی تعابیر سردرگمی از مفهوم «نفس» (۲۳) به دست می‌دهند؟ اگر پذیرفته شد که ارزشها از شرایط در حال تغییر — که به سهولت و به غلط آنها را تغییر اجتماعی می‌نامند — متأثر هستند، و نیز اگر پذیرفته شد که تمام موازین اخلاقی، غیر مطلق و تابع زمان و مکان

می‌باشد، در این صورت چگونه قوانین آسمانی که در قرآن و سنت آمده است، می‌تواند در مقابل نظریه‌ای که می‌گوید انسان مختار است رفتار خود را بر اساس امور غیر معنوی بسنجد، لایتنجیر بماند؟

سنت‌گرایان برای آن که کل دنیای اسلام را از تسلیم شدن در برابر نظرگاه‌ها و آرمانهای سکولاریزم حفظ کنند، حمایت از نظام تعلیم و تربیت سنتی را وجهه همت خویش ساخته‌اند. در حالیکه مسئولان آموزشی اینجا و آنجا نظام تعلیم و تربیت سکولار را با اندکی تغییر پذیرفته‌اند. البته این دو نظام هنوز با هم یکی نشده است زیرا تاکنون اندیشمندان مسلمان نظرگاه‌هایی اسلامی برای تمامی شاخه‌های علمی به عنوان جایگزین نظرگاه‌های سکولاریستی تدوین ننموده‌اند. حتی هنر و ادبیات که به تبعیت از اندیشه «لذت از زیبایی» (۲۴) به استبدال کشیده شده، با معیارهای جهانی اخلاقی و معنوی در تعارض است. لذا اندیشمندانی که در کنفرانسهای تعلیم و تربیت اسلامی در مکه و سایر نقاط حضور یافته‌اند، اکنون به طور کامل به این مسأله واقفند. \*

این اندیشمندان می‌دانند که این دو نظام دو گروه معارض را به وجود آورده‌اند که نزاعشان را از مدتها پیش با هم آغاز کرده‌اند. به علاوه تا زمانی که نظرگاه‌های اسلامی در خصوص تمامی شاخه‌های علم تدوین نشود، تا زمانی که کتابهای درسی با الهام از این نظرگاهها تألیف نگردد، تا وقتی که روش‌های تدریس برای اجرای این نظرگاهها در تمام شعب علمی طراحی نشود، نظام تعلیم و تربیت سنتی نمی‌تواند برای مدتی طولانی در برابر سکولاریزم پایداری کند. وانگهی تبعات دانشمندان و اصلاح نظام آموزش رسمی به تنهایی نمی‌توانند جامعه اسلامی را در برابر این یورشها حفظ کنند. برنامه‌های رادیو و تلویزیون که از اروپا نشأت می‌گیرد، فیلمها و نمایشها که از لحاظ محتوا فن و روش شناسی از فرهنگ غیر مذهبی غرب متأثر است و نیز یوروکراتهای حاکم که ذهنیتی سکولاریستی دارند، همگی نیازمند یک جهتگیری جدید هستند. حتی اگر اندیشمندان مسلمان تحقیقاتی را انجام دهند و توان تدوین نظرگاه‌های اسلامی به منظور مبارزه با نظرگاه‌های سکولاریستی را داشته باشند، آموزش رسمی به تنهایی نمی‌تواند مشکل را حل کند مگر آنکه گامهای دیگری نیز در جهت مقاومت با گرایشهای «علمی» و با محیط مدرن و مکانیزه شده برداشته شود.

بنابراین مشکل مسلمانان به مراتب پیچیده‌تر از جایگزین کردن اندیشه‌های سکولاریستی با اندیشه‌های اسلامی منبعت از سنت و قرآن است. تقریباً تمامی کشورهای اسلامی به مقیاسی

---

\* نخستین کنفرانس جهانی تعلیم و تربیت در سال ۱۹۷۷ در مکه مکرمه، دومین کنفرانس در سال ۱۹۸۰ در اسلام‌آباد، سومین کنفرانس در سال ۱۹۸۱ در داکا و آخرین کنفرانس در سال ۱۹۸۲ در جاکارتا برگزار گردید.

وسیع در حال مدرنیزه شدن هستند. مدرنیزه کردن محیط توأم با نوعی مکانیزه کردن در صورتی که صنعتی شدن هم مقدور باشد، امری اجتناب‌ناپذیر است. حتی کشورهای فاقد استطاعت مدرنیزه شدن، مجبور به صنعتی شدن و قبول تکنولوژی هستند. وقتی که محیط از جمله محیط اجتماعی مدرنیزه می‌شود و تکنولوژی، ذهنیتی تکنولوژیک ایجاد می‌کند، آیا تعلیم و تربیت از طریق اندیشه‌های اسلامی که ما انتظار تدوین آنها را از اندیشمندان داریم، می‌تواند اعتقادات درست دینی را حفظ نماید و آن را انتقال دهد؟ پاسخگویی به این پرسش مستلزم آن است که ما معنی مدرنیزه شدن محیط را بررسی کنیم، ویژگیهای ذهنیت تکنولوژیک را برشماریم و میزان تأثیرپذیری آنها را از مذهب بنمایانیم.

شهرنشینی اینک یکی از نمونه‌های بارز مدرنیزه شدن زندگی انسان است و این قسم گسترش شهرها، در برنامه‌های توسعه کشورهای اسلامی از اولویت برخوردار است. حتی آنهایی که می‌خواهند در روستاها زندگی کنند، تأثیر سریع شهرنشینی در مناطق روستایی را احساس می‌نمایند. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه سیل مهاجرت به سوی شهرها با سرعتی بی‌سابقه ادامه دارد. رشد سریع صنعت خودروسازی و سایر انواع صنایع، ایجاد جاده‌های جدید و بهبود وسایل حمل و نقل، بوجود آمدن فرصتهای شغلی، افزایش جاذبه‌های سینما و نمایش خانه‌ها و نیز فرصتهای ایجاد شده توسط روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون، روستاها را تحت نفوذ آن چیزی قرار داده‌اند که لویز مامفورد (۲۵) آن را «دل‌بستگی به بزرگ شهرها» (۲۶) می‌نامد. آنچه که مامفورد درباره شیوه زندگی امریکایی‌ها گفته است، اینک در کشورهای اسلامی دارد اتفاق می‌افتد. او می‌گوید تمامی آئین «بزرگ شهرها» این است که زندگی زمانی واقعی است که انسان در بزرگ شهرها و جاهایی شبیه به آنها زندگی کند. روحیه «زندگی یعنی، زندگی در بزرگ شهرها»، از طریق تعلیم و تربیت محقق می‌شود، از طریق آگهی‌ها نشو و نما می‌یابد و به مدد تبلیغات اشاعه پیدا می‌کند. نه تنها مهاجرت به سوی شهر تسریع می‌گردد بلکه قلمرو نواحی روستایی نیز به مخاطره می‌افتد<sup>۱۹</sup>، زندگی استاندارد می‌شود و به طور کامل از طبیعت و از حضور مشهود حیات، رشد و ممات تهی می‌گردد. در شهرهای بزرگی چون توکیو، لندن و نیویورک میلیونها انسان در اجتماعات «بزرگ شهرها» رشد می‌کنند، در حالی که هیچ محیطی را جز خیابانهای شهر نمی‌شناسند. انسانهایی که معجزه زندگی برای آنها یعنی: انداختن یک سکه در شکاف یک فلک و بیرون کشیدن یک قطعه شیرینی یا یک جایزه<sup>۲۰</sup>. این گونه گسستن از طبیعت و روی آوردن به یک شیوه زندگی مکانیکی، در ساکنان شهرها یک جهان‌بینی مکانیکی ایجاد کرده است. به گونه‌ای که آنها نسبت به طبیعت احساسی ندارند. فریاد در ساکنان شهرها به وجود نوعی «آرزوی مرگ» (۲۷) پی برد. در حالی که مامفورد زندگی امریکائیهارا در بزرگ شهرها جهنم تلقی می‌کند که هیچ هدف و ارزشی مگر هیجاناناط سطحی،

نمایشها و سرگرمیهای مکانیکی آرامش آنها را برهم نمی‌زند.

اگر چه شهرنشینی تاکنون در تمام کشورهای اسلامی به وضعی که در بالا اشاره شد نرسیده است، اما شواهد موجود نشان می‌دهند که شهرهایی مانند: اسلامبول، آنکارا، کراچی، داکا و اخیراً مکه نیز از همان الگوهای شهرنشینی غربی تبعیت می‌کنند و با وارد کردن همان وسایل رفاهی غربی، نظاره‌گر پیامدهای نامطلوب آنها هستند. شهرنشینی چنان با سرعت گسترش می‌یابد که دیری نمی‌پاید کل جامعه ذهنیتی مکانیکی پیدا کند و دچار همان مشکلاتی می‌شود که جامعه غرب اینک از آنها رنج می‌برد. تصورات ذهنی، آرمانها، شیوه‌های زندگی و جاذبه شهرهای غربی به مدد رادیو، تلویزیون و سینما نشر می‌یابد. جامعه اسلامی چنان به این افکار و شیوه زندگی غیر اسلامی، غیر مذهبی و حتی ضد مذهبی خومی گیرد که بعضی از مسلمانان دم از انطباق شریعت با شیوه زندگی نوین می‌زنند. به علاوه بسیاری از اعمال دینی به صورت نوعی عادت درآمد است.

وقوع همه این امور نتیجه این است که تکنولوژی می‌رود تا کنترل زندگی انسان را در شهرها به دست گیرد، برنامه‌ریزی توسعه، مقبولیت و تسهیلات شهری به صورت مرکزی، سازمان‌دهی و توسط متخصصان فنی کنترل و هدایت می‌شود. پیشرفتهای فنی جنبه‌های متنوعی دارند که قابل پیش‌بینی نیستند. لذا تغییراتی که در اثر این پیشرفتهای فنی می‌شود، سریعتر از آن است که یک فرد عادی بتواند با هر هدفی که از قبل مطمح نظر بوده است، خود را تطبیق دهد. به همین دلیل است که نخبگان فنی و مهندسان اجتماعی نسبت به کندی جریانهای دمکراتیک بی‌صبر هستند. آنان می‌خواهند برنامه‌ریزی و کنترل جامعه به مدد کامپیوتر و اختراعات مشابه صورت گیرد. زیرا بر این عقیده‌اند که این وسایل از عینیت برخوردارند و راه سریعی به سوی مقبولیت کامل شعور فنی (۲۸) می‌گشایند. از این رو قدرت واقعی در دست نخبگان فنی حاکم متمرکز می‌شود. هنگامی که این گروه با قدرت‌مداران سیاسی همکاری می‌کنند، نتیجه همان حکایتی می‌شود که جورج اورول\* در کتابی به نام «۱۹۸۴» و آلدوس هاکسلی\*\* در اثرش تحت عنوان دنیای نوین شجاع (۲۹) به آن اشاره کرده‌اند. حتی در حالی که مردم سالاری (۳۰) برقرار باشد، از ابداعات فنی برای ایجاد نیازها، برانگیختن احساسات افراد و جهت دادن رفتار انسان استفاده می‌شود. آگاهی‌های رادیو و تلویزیون در شستشوی مغزی کودکان و دگرگونی عکس‌العملهای شکل گرفته سیاسی، اجتماعی و فکری مردم و نیز در جهت دادن به

\* George Orwell اسم مستعار اریک بلیر داستان‌نویس انگلیسی و نویسنده طنزهای سیاسی است. (د. - ۱۹۰۳) «مترجم»

\*\* Adous Leonard Hdxley. نویسنده و منتقد انگلیسی (۱۹۶۳ - ۱۸۹۴) «مترجم»

باستخ‌های انسان نسبت به حوادث و موقعیتهای اجتماعی و سیاسی نقشی مهم ایفا می‌کنند. بدین‌سان زندگی به مجموعه‌ای از تعامل‌های مکانیکی محدود، مبدل می‌شود. به نظر می‌رسد که یک مغز به طور خودکار تقریباً به گونه‌ای غیر محسوس دست‌اندر کار کنترل زندگی است به نحوی که آدمی احساس فقدان کمک می‌کند. از این رو در یک جامعه نوین فنی، مسئولیت انسان به خطر می‌افتد. تقریباً در تمام کشورهای اسلامی رموز امور فنی در دست کسانی است که در غرب تربیت یافته‌اند و در اثر تعلیم و تربیت و شیوه زندگی غربی دچار شستشوی مغزی شده‌اند. مدیر یا مغز کنترل‌کننده‌ای که نیروهای مرکزی را زیر نفوذ دارد، با دقت تمام و به مقیاسی وسیع، جوئی اجتماعی — فرهنگی به وجود می‌آورد که با آزادی انتخاب، آزادی از اسارت در برابر انسانها، آزادی از خودکامگی حزب و یا قبول مسئولیت فردی در رفتارهای اجتماعی، مخالف است و آدمی را به اسارت در برابر ابداعات مکانیکی وامی‌دارد. وانگهی معتقد شدن به «توان کامل شعور فنی»، موجب می‌شود که اعتقاد فرد به خداوند به عنوان یک صاحب‌اختیار برتر، تضعیف گردد و شأن پروردگار در حد یک فرضیه که «فن سالاران» (۳۱) یا نخبگان فنی آن را ضروری تلقی می‌نمایند، تنزل کند. این مفهوم غلط، نوعی استکبار در بنی‌آدم ایجاد می‌کند که منجر به اضمحلال کامل حس احترام و تواضع در او می‌شود. لیکن اسلام برای این که در آدمی حس احترام و تواضع ایجاد کند، اعلام می‌نماید که انسان اشرف مخلوقات است. این اشرف بودن از جانب خداوند است و هر وقت که اراده کند انسان را از آن محروم می‌سازد.

این روحیه استکباری، رابطه میان انسان و محیط را با عدم توازن شدید مواجه کرده است. به جای فلسفه حقیقت (۳۲) و کذب (۳۳)، فلسفه سودمندی (۳۴) بر روابط انسان، با انسان حاکم می‌شود. برتراندراسل (۳۵) این مفهوم خطرناک و نیز کاربرد آن را در امریکا و شوروی به گونه‌ای مناسب و به اختصار تبیین کرده است. کتاب راسل تحت عنوان تأثیر علم بر اجتماع (۳۶) حاوی نظرات وی در این زمینه است. او می‌گوید: که این فلسفه، مفهوم حقیقت را بی‌اعتبار ساخته است و سودمندی را جایگزین آن کرده است. این فلسفه به طرق مختلف از علم الهام می‌گیرد. در مرحله اول بهترین جنبه این فلسفه را جان دیوئی بررسی کرده است. دیوئی یادآور می‌شود که نظریه علمی در طول زمان تغییر می‌کند، عامل تأیید یک تئوری تأثیر و به کار آمدن آن است. هنگامی که پدیده‌های جدید کشف می‌شوند و یک تئوری دیگر به کار نمی‌آید، آن تئوری کنار گذاشته می‌شود. دیوئی چنین نتیجه‌گیری می‌کند تئوری به مثابه ابزاری است که ما را در تغییر و تبدیل مواد خام مدد می‌رساند. بر اساس همین کارآیی در جریان تغییر و تبدیلهای است که ما درباره نیک یا بد بودن آن داوری می‌کنیم. ممکن است مانند یک ابزار در یک زمان خوب باشد و در زمانی دیگر بد. هنگامی که خوب باشد، ممکن است ما آن را «حقیقت» بنامیم اما نباید از این کلمه معنای معمولی آن مستفاد شود. دیوئی ترجیح می‌دهد که به جای کلمه حقیقت عبارت

«اظهارات قابل دفاع» (۳۷) را به کار ببرد.

«دومین منبع تئوری، تکنیک است. به عنوان مثال آنچه که ما درباره الکتروسیته نیاز داریم بدانیم چیست؟ فقط می‌خواهیم بدانیم چگونه آن را به کار بگیریم تا از آن استفاده کنیم. اگر بخواهیم بیش از این درباره آن بدانیم خود را در متافیزیک بی‌فایده‌ای غرق کرده‌ایم. علم را باید ستایش کرد زیرا به ما قدرت می‌بخشد تا بر طبیعت مسلط شویم قدرت تماماً از تکنیک سرچشمه می‌گیرد.»

بنابراین تفسیری که علم را تا حد تکنیک تنزل می‌دهد، تماماً جنبه‌های مفید علم را حفظ می‌کند و تنها بار مرده عقاید قرون وسطایی را از دوش علم برمی‌دارد. اگر تکنیک همه آن چیزی است که مورد علاقه شما است، احتمالاً این بحث شما را متقاعد می‌کند.»

سومین جاذبه پراگماتیسم — که در مجموع نمی‌تواند از دومی جدا باشد — عشق به قدرت است. آدمی دارای امیال متنوعی است. که عبارتند از: لذات حسی، لذات زیبایی دوستی و لذت تفکر، عواطف خصوصی و قدرت‌طلبی. در هر فردی ممکن است یکی از این امیال بر دیگر خواهشها فائق آید. اگر قدرت‌طلبی غلبه کند، شما به این نظریه مارکس می‌رسید که می‌گوید شناخت جهان مهم نیست بلکه تغییر دادن آن مهم است..... ماشینیسیم قدرت آدمی را به درجات بالایی افزایش می‌دهد. لذا همین جنبه علم است که طالبان قدرت را به سوی خود جذب می‌کند. و اگر شما از علم انتظار کسب قدرت را دارید، تئوری پراگماتیسم این را به شما می‌دهد بدون این که چیزی که به نظر شما با علم رابطه‌ای ندارد، به شما تحمیل کند. حتی بیش از آنچه که شما انتظار داشته‌اید به شما اعطاء می‌کند زیرا اگر شما اختیار پلیس را در کف داشته باشید قدرتی خدایی پیدا می‌کنید که می‌توانید از خود حقیقت بسازید. شما نمی‌توانید خورشید را سرد کنید اما می‌توانید با استفاده از تئوری پراگماتیسمی به «قضیه خورشید سرد است» جامه حقیقت ببوشانید. مشروط بر آن که مطمئن شوید که هر کس آن را منکر شد حسابش تصفیه می‌شود.....»

این فلسفه که شاید بتوان آن را فلسفه ماشینی نام نهاد، چون «واقعیت» (۳۸) را به عنوان مفهوم بنیادی برای تعریف حقیقت قبول ندارد، از «عقل سلیم (۳۹) و سایر فلسفه‌ها متمایز است. اگر به عنوان مثال شما گفتید که قطب جنوب سرد است، شما چیزی را می‌گویید که به اتکای واقعیت و طبق عقاید سنتی حقیقت دارد. بدین معنی که قطب جنوب دارای هوایی سرد است و این یک واقعیت است، نه به اعتبار این که مردم آن را باور دارند یا بابت قبول آن چیزی دریافت می‌کنند، این فقط یک واقعیت است. واقعیت وقتی به انسانها و اعمال آنها مربوط نمی‌شود معرف محدودیت قدرت انسان است. ما نه به اعتبار اظهارات خود، بلکه به مدد مشاهده درمی‌یابیم که در یک جهان هستیم و نیز متوجه می‌شویم که در چه جهانی می‌باشیم. این که ما می‌توانیم در لایه سطحی زمین و نه در جای دیگر تغییراتی ایجاد کنیم یک حقیقت است.

مردان عمل (پراگماتیسمها) به این نوع تغییرات دل خوش نمی‌کنند، بنابراین، آنها می‌توانند آن فلسفه‌ای را بپذیرند که سطح زمین را همه کائنات تلقی می‌کند. در حالی که قدرت ما در سطح زمین هم محدود است. اگر فراموش کنیم که به وسیله واقعیهایی محصور شده‌ایم که از بسیاری جهات مستقل از خواسته‌های ما هستند، دچار نوعی خودبزرگ‌پنداری می‌شویم. این نوع جنون در نتیجه پیروزی تکنیک علمی حاصل شده است.<sup>۲۱</sup>»

این نوع فلسفه ویژه، جامعه تکنولوژیک را از شخصیت و انسانیت تهی می‌سازد. در این جامعه تولید انبوه کالا، ارتباط از طریق رسانه‌های همگانی، طبقه‌بندی، استاندارد کردن و تطمیع مورد تأکید است. آدمها نقش مهره را در ماشینی که خوب روغن کاری شده است، ایفا می‌کنند. هر جا که الگوهای تکنولوژی بیش از حد مورد تأکید باشد، زندگی عاطفی و تخیلی کودک مورد غفلت قرار می‌گیرد. عادت کودکان امریکایی به تماشای بیش از حد برنامه‌های تلویزیونی نمونه بارز این وضع است. این امر مغل متعادل بارآمدن کودک می‌شود. به همین قیاس در جامعه تکنولوژیکی که تغییر و تبدیلهای سریع، محاسبات عددی و دسته‌بندی‌های ملموس مورد تأکید است، اموری چون حساسیت نشان دادن در برابر دیگران، پای‌بندی و تعاون که هسته روابط بین اشخاص را تشکیل می‌دهد، تضعیف و گاه در موارد حاد محو می‌شود. از آنجا که تمهیدات فوق‌بهتر می‌تواند در اثر فعالیت گروهی فراهم شود، مسئولیت شخصی فدای وفای گروهی می‌گردد، و محبت و ایثار تابعی از لذت نفس می‌شود. در حالی که، دین به ما درس فداکاری، مهار کردن امیال و خواهشهای نفسانی و خویش‌داری را می‌دهد. جامعه صنعتی توسط آگهی‌های تجاری، در ما نیازهای کاذب برمی‌انگیزد، اشتهای مصرف‌کنندگان را تحریک می‌کند و نهایتاً جامعه را به سوی تولید هرچه بیشتر سوق می‌دهد. مفهوم جهاد با همه ابعاد آن از سیمای آرزوها و خواسته‌های انسان رخت برمی‌بندد.

خطرناکتر از همه این است که دانشمندان و متخصصان فنی شیفته اهداف تکنولوژیک می‌شوند. دستیابی به راه‌حلهای فنی و افزایش کارایی، اهداف مورد نظر آنها است. عواقب اجتماعی ابداعات و آزمایشها مورد غفلت قرار می‌گیرد. از آنجا که منحصراً سودمندی آنی مطرح نظر می‌باشد، متخصصان فنی، جامعه و طبیعت را برای مقاصد زیانبخش خود مسورد بهره‌برداری قرار می‌دهند و در نتیجه محیط دستخوش عدم توازن می‌شود. اسلام این عقیده را به انسان القاء می‌کند که او به کل محیط زیست متعلق است و در نتیجه به طور اجتناب‌ناپذیری در فرایندهای خلاق جهان مشارکت دارد. در حالی که اسلام همواره بر هماهنگی بین انسان و طبیعت تأکید می‌ورزد، علم جدید اصطکاک بین انسان و طبیعت را تأیید می‌کند. اخیراً دانشمندان دریافته‌اند که به تازگی دادن طبیعت باید متوقف شود. بدین معنی راه‌حلهای فنی برای حل مشکلات محیط زیست، تنها مشکلات را بزرگتر و خطرات جدیدتری را ایجاد می‌کند. اما

آنها تاکنون در خصوص دگرگون ساختن عادات تکنولوژیک توفیقی حاصل نکرده‌اند.

### تغییر مسیر تکنولوژی

تغییر مسیر تکنولوژی نه به این معنا است که برای جامعه نوین راهی نیست و تنها راه نجات جامعه از نابودی، کنار گذاشتن کامل علوم و تکنولوژی است. مشکل تنها در علم و تکنولوژی نهفته نیست. بلکه مشکل مربوط به انسانهایی است که زمام تکنولوژی را در اختیار دارند و یا به خود اجازه داده‌اند که به وسیله تکنولوژی اداره بشوند. آدمی خود را وقف پیشرفت مادی، توفیقات غیرمعنوی، کارآیی و راحتی نموده، نوآوریهای تکنولوژیکی بدون کنترل را مجاز می‌داند و نسبت به زیانهایی که این تکنولوژی بر محیط زیست و اجتماع وارد می‌کند، بی‌توجه است.

گرایشی که تکنولوژیک بودن تمام عیار آدمی را موجه می‌داند، باید جای خود را به گرایشی بدهد که علم و تکنولوژی را مهار می‌سازد و از آنها به عنوان ابزار برای مصالح اخلاقی استفاده می‌کند. انسانی کردن تکنولوژی تنها زمانی میسر است که آدمی این اصل را بپذیرد که او باید خالق خود را بپرستد، نه این که ستایشگر کامیابی‌های خویش باشد. او باید در زندگی با طبیعت هماهنگی ایجاد نماید و بیاموزد که هوسهای نفسانی خود را مهار کند. زندگی او نباید توأم با تضاد و برخورد باشد و یا از سیاستهای خود بزرگ بینی و قدرت طلبی متأثر گردد. قدرت شگفت‌آوری که تکنولوژی برای آدمی به ارمغان آورده است، ایجاب می‌کند که انسان فوق‌العاده بر خود مسلط باشد. اگر خداوند و پیامبر را بیش از خود و خانواده‌اش و کشورش دوست داشته باشد، در آن صورت منظورهای فوق برآورده می‌شود، زیرا تنها در چنین شرایطی است که او به وسیله قوانینی رهنمون خواهد شد که این قوانین خودخواهی جامعه نوین را به قوانینی متعالی مبدل می‌کنند.<sup>۲۲</sup>

پس از جنگ دوم جهانی، مریبان امریکایی متوجه سنگینی مشکلات فوق شدند و راه‌حلی را ارائه دادند که منجر به بنیان‌گذاری آموزش عمومی شد. آموزش عمومی تلاشی است برای تربیت قوای آدمی به گونه‌ای که استعدادهای عقلی، عاطفی، تخیلی کودک به شیوه‌ای متعادل رشد کند و انسانها بیشتر از حال همدیگر باخبر باشند. اما این نوع آموزش عمومی که کشورهای اسلامی با کمترین تغییر آن را پذیرا شدند، دستخوش نارسایی‌های شدیدی است. اگر این نارسایی‌ها رفع نشوند آموزش عمومی به خودی خود قادر به تغییر مسیر تکنولوژی نخواهد بود. نخستین نارسایی نظام آموزشی فقدان کامل یک نیروی مرکزی هدایت‌کننده است که آدمی را به سوی یک سرنوشت رهنمون شود. در نتیجه انسانها از ارضاء نفس و مجموعه‌ای از قوانین خشک عقلی انسان مداری پیروی می‌کنند. تبعیت از این قوانین، نسبت به آن نیروی هدایت



کننده و نسبت به آرمانهایی که هم متعالی و هم ماندگار باشد، عشقی در انسان ایجاد نمی‌کند. آرمانهای ما باید متعالی باشند زیرا در این صورت ما به امیال خودخواهانه نمی‌اندیشیم بلکه برای برخورداری از یک فیض عظیم (۴۰) و در راه یک زندگی عالی که خدا به ما وعده داده و ما به آن معتقدیم، از خودگذشتگی نشان می‌دهیم. آرمانهای ما همچنین باید ماندگار باشد زیرا با پیروی از آنها می‌توانیم شخصیت‌های خویش را رشد دهیم و به مرحله‌ای از خودآگاهی برسیم که از مسلط شدن بر نفس خویش لذت ببریم و بدین وسیله بتوانیم نیروهایی که ما را حقیر و تهی از انسانیت می‌کنند، مهار کنیم. می‌دانیم که ما می‌توانیم خلیفه خدا بر روی زمین باشیم و قدرتی کسب کنیم که فراتر از قدرتی باشد که تکنولوژی برای ما به ارمغان آورده است. اما قدرت ناشی از خلیفه‌الهی، به جای تکبر، تواضع در ما ایجاد می‌کند و این موهبتی است که منفعت انسان و طبیعت در آن نهفته است. یعنی قدرت محبت، و فروتنی. «محبت همه چیز را رام می‌کند». محبت در ما «خودآگاهی بوم‌شناسانه‌ای (۴۱) ایجاد می‌کند که از طریق آن ما خود را جزئی از یک کل بزرگتر تلقی می‌کنیم.

دومین نارسایی این نوع نظام آموزش عمومی، از مشکل بالا منتج می‌شود. مریبان در هیچ‌جا به ضرورت یافتن جانشین‌هایی برای مفاهیم علمی (۴۲) که نتایج زیر را به بار آورده است، اشاره‌ای نکرده‌اند. این نتایج عبارتند از:

ایجاد ذهنیت تکنولوژیک. کنار گذاشتن حقیقت در تحلیلها همان‌گونه که برتراند راسل یادآور شده است. پرورش قوای آدمی به‌گونه‌ای که به جای اهمیت دادن به معنی شناخت جهان، به معنی شناخت نحوه تغییر جهان اهمیت می‌دهد. درباره بی‌تفاوتی اخلاقی بحث می‌کند. کودکان را طوری بار می‌آورد که نه تنها احساس کنند که ارزشها فاقد سلسله مراتب هستند، بلکه احساس کنند که مرجع مطلقی هم وجود ندارد و از این‌رو ارزشها هم دائمی نیستند که اگر دستخوش بحران شدند، آنها را احیاء کنند. بلکه آنچه وجود دارد منحصرأ یک سلسله ارزشهای در حال تغییر است.

وجود چنین مشکلات شدیدی ایجاب می‌کند که بشر به سراغ دین به عنوان یک جانشین برود. از آنجا که اسلام دین را هم سنگ یک کلیسا یا یک گروه از مردم نمی‌داند، لذا مسلمانان در سراسر جهان می‌توانند پژوهشهای خودشان را انجام دهند و یافته‌هایشان را در مقیاس وسیعی به جهان عرضه کنند. برخی از متفکران مذهبی در غرب در راستای این فکر اندیشیده‌اند اما در به نظم درآوردن یک مجموعه قوانین اخلاقی مشترک توفیقاتی نداشته‌اند. زیرا نظام ارزشی آنها به قدری از هم گسیخته است که آنها نمی‌توانند عقایدشان را به سادگی به اجرا درآورند. مسلمانان هنوز علی‌رغم حملات شدیدی که علیه آنها صورت می‌گیرد، التزام خود را به دین حفظ کرده‌اند. صاحبان قدرت در این جوامع هر چند که ممکن است سخت پای‌بند به دین

نباشند، اما ناگزیرند که استعلای قرآن و سنت را قبول داشته باشند. در جوامع اسلامی، مردم عمیقاً با خدا و پیامبرش سروکار دارند و برای همه پیامبران (صلوات خداوند بر آنها باد) احترامی عمیق قائلند. بنابراین اگر متفکران مسلمان بتوانند اندیشه‌های دینی را در تمام شاخه‌های معارف بشری جایگزین اندیشه‌های سکولاریستی نمایند و اگر بتوانند نظام تعلیم و تربیت مناسبی پیاده کنند، این امر به سهم خود می‌تواند در جامعه نوین غرب بصیرتی ایجاد کند. بنابراین، مفهوم اسلامی تعلیم و تربیت همان‌گونه که در بخش نخست این نوشتار مطرح شد، به تفسیر و اجراء در متن زندگی نوین نیازمند است. برای آن‌که تکنولوژی در جهت منافع بشر و به‌طور کلی زندگی میل کند، برای این‌که انسان از انسانیت تهی نشود، برای آن‌که به هدف و غایت زندگی نیروی تازه‌ای بخشیده شود، برای آن‌که شوق به داشتن یک شخصیت متعادل در انسان زنده شود، و بالاخره برای آن‌که آدمی، با اعتماد و تعهد و اشتیاق به سوی خلیفه‌اللهی موعود پیش برود، باید گام‌هایی چند برداشته شود، یعنی باید سلسله مراتب ارزشها از نو تبیین شوند، مفاهیم علوم اجتماعی، علوم طبیعی و انسانیات به تدوینی تازه نیاز دارند. برنامه‌های درسی باید از نو سازمان‌دهی شود. کتب درسی باید بر اساس مفاهیم جدید تألیف و تولید گردد و معلمان، باید به نحوی تربیت شوند که بتوانند ارزشهای موردنظر را از طریق منسب و شیوه تدریس خود به شاگردان القاء کنند. تنها در این صورت است که تعلیم و تربیت می‌تواند واقعاً اسلامی بشود و ما می‌توانیم به ترقی، سلامت و امنیت بشر امیدوار باشیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱) \_ S.A. Ashraf, Education: Islamic Concepts and Modern Society, in New Horizons in Muslim Education, The Islamic Academy, Cambridge, 1985. PP. 3-23.

۲) \_ Modernity.

۳) \_ Spritual Realization

۴) \_ Intellect

۵) \_ Reverence

۶) \_ Awe

۷) \_ Interdisciplinary.

۸) \_ Entity

۹) \_ Control

۱۰) \_ D.W.B. Yeats

۱۱) \_ Ontology

۱۲) \_ Reformer

۱۳) \_ Secularism

۱۴) \_ John Vaizey

۱۵) \_ Education in the Modern World

۱۶) \_ Peters

۱۷) \_ Self-Cultivation

۱۸) \_ Faith

۱۹) \_ Scheme

۲۰) \_ Self

۲۱) \_ Essential

۲۲) \_ Modernized

۲۳) \_ Self

۲۴) \_ Aesthetic Pleasure

۲۵) \_ Lewis Mumford

۲۶) \_ Metropolitan Interests.

۲۷) \_ Death - Wish

۲۸) \_ Technical Reason

۲۹) \_ Brave New World

۳۰) \_ Democracy



- ۳۱) — Technocrats  
 ۳۲) — Truth  
 ۳۳) — False hood  
 ۳۴) — Utility  
 ۳۵) — Bertrand Russell  
 ۳۶) — The Impact of Science on Society  
 ۳۷) — Warranted Assertability  
 ۳۸) — Fact  
 ۳۹) — Common Sense  
 ۴۰) — Greater Good  
 ۴۱) — Ecological Conscience  
 ۴۲) — Specific Concepts



مآخذ

۱ — S.A. Ashraf: Islamic Curriculum for Muslim Education Vol. I of Conference Paper, Second world- Conference on Muslim Education. Qaid - I - Azam University, Islamabad, 1980 p. 1.

۲ — یادآور؛ هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: به درستی که من بر روی زمین جانشینی خواهم گماشت. (سوره بقره: آیه ۳۰)

۳ — خداوند به آدم تمام نامها را بیاموخت سپس او را به فرشتگان عرضه کرد (بقره: آیه ۳۱).

۴ — او آفریننده آسمانها و زمین است و چون اراده کند امری را، کافیسست که بگوید بشو، سپس بشود. (سوره بقره آیه ۱۱۷).

۵ — Conference Book, Jeddah, 1977, p. 78

۶ — T. E. Hulme: Speculations, ed. by H. Read, London, 1936, pp. 50-51

۷ — See Aristotle, Posterior Analytics, I:2, 71b 8ff; I:13.

۸ — Ibid. see also *The Division and Methods of the Sciences* by St. Thomas Aquinas, tr. with an Introduction by A. Maurer, London, 1963.

۹ — See S.A. Ashraf, *Islam and Modern Scientific Attitude*. See also Einstein's essay on Religion and Science, in *Out of My Later Years*, London, 1950, p. 29.

۱۰ — آثار فروید در خلال جنگ اول جهانی و بعد از آن نیز اثر عظیمی بر روی افکار نسل جوان داشته است.

۱۱ — Einstein, OP. cit, P.29.

۱۲ — سکولاریزه و مدرنیزه شدن دست در دست یکدیگر دارند. در بطن مدرنیزه شدن اعتقادی بنیادی به خردگرایی و تفکر علمی نهفته شده است، در حال حاضر درباره مدرنیزه شدن آثار متنوعی وجود دارد. به عنوان مثال رجوع کنید به:

C.E. Black: *The Dynamics of Modernization*, New York, 1966.

۱۳ — *Education in the Modern World* by John Vaizey. London, 1967.

۱۴ — R. D. Peters: *Education as Initiation*, London, 1964, P. 84.

۱۵ — Laza Verseny: *Education as a Human - Enterprise*, Washington, 1973.

۱۶ — See carr Saunders and C. Jones: *Social Condition in England and Walse*, Oxford, 1958, PP. 256 - 262.

۱۷ — طبق قانون سال ۱۹۴۴ تعلیمات دینی به عنوان یک درس اجباری در دوره متوسطه انگلیس گنجانده شد. این تصمیم نتیجه گزارش و نیز در خصوص آموزش متوسطه در انگلستان بود. H. Mso, London, 1938

۱۸ — قرآن کراماً به مسلمانان تذکر می‌دهد که سایر اهل کتاب که منظور یهود و نصاری است با شما دوست نخواهند شد مگر آنکه مسلمانان تصمیم بگیرند که به‌طور کامل تسلیم آنها شوند.

۱۹ — Lewis Mumford, *The culture of Cities*, London, 1938 PP. 254 - 255.

۲۰ — Ibid.P. 253. see also *English Panorama* by Thomas Sharp, London, 1936. Chs. W. and b.

۲۱ — Bertrand Russell: *The Impact of Science on Society*, London, 1952, PP. 99 - 103.

۲۲ — مریان فرانسوی و انگلیسی کوشیده‌اند که این مسأله را حل کنند. اما آنها نتوانستند مانند امریکایی‌ها نظامی را طراحی و اجرا کنند. کارهای متنوعی در این زمینه صورت گرفته است که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود.

*Education in an Age of Technology*, Report of the Fifth Summer School at Worcester, 1959.

*The Science, The Humanities, and the Technology Threat*, ed. W. R. Niblett (London, 1975).

۲۳ — برای آشنایی با مشکلات کنونی نظام تعلیم و تربیت کشورهای اسلامی رجوع کنید به آثار زیر:

*Crisis in Muslim Education* by S.S. Hossein and S.A. Ashraf, London, 1979.

همچنین رجوع کنید به سلسله کتابهای تعلیم و تربیت از انتشارات آکادمی اسلامی لندن.

Dr. S.A. Ashraf: *Aims and Objectives of Islamic Education*.